فهرست

[مقدمه 2](#_Toc83755027)

[ادامه دلیل دوم: اعانه بر برّ 2](#_Toc83755028)

[دلیل سوم: احسان و بر به دیگران 4](#_Toc83755029)

[دلیل چهارم: دلیل عقلی 5](#_Toc83755030)

[دلیل پنجم: قاعده طلایی اخلاق 6](#_Toc83755031)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

در مقدمات شش هفت مقدمه در بحث تکریم و تحقیر موردبحث قرار گرفت. وارد تکریم شدیم و گفته شد رجحان تکریم و استحباب مؤکد آن قاعده‌ای است که تردیدی در آن نیست. اینکه جایی الزامی پیدا می‌کند یا نه حالات ثانوی است که بعدها بحث می‌کنیم. در ادله برای رجحان و ترجیح اکرام دیگران بحث می‌کردیم. ابتدا به چند آیه اشاره شد و با تکیه بر مباحث سابق نتیجه کلی گرفته شد که حداقل رجحان است و بعید نیست که در آنها اطلاقی هم باشد که شامل همه انسان‌ها می‌شود مگر جایی که قیدی یا تخصیصی بر آن وارد شده باشد.

## ادامه دلیل دوم: اعانه بر برّ

دلیل بعدی از قواعد عامه بود که ابتدا باید ذکر می‌شد یکی اعانه بر بر و تقواست. با این بیان که اعانه یعنی تأمین مقدمات فعل غیر. لااقل بخشی از مفهوم تعاون همین اعانه است که تأمین مقدمات فعل غیر است. در مقابل انجام مقدمات فعل فاعل است که در اصطلاح اصولی به آن مقدمه می‌گویند. تطبیق قاعده به این بحث به این بیان است:

شخص بنا بر آنچه تجربه و مباحث علمی به دست می‌آید نیاز به تأمین حس عزت‌نفس و شخصیت دارد. حس شخصیت و اعتمادبه‌نفس و عزت‌نفس یکی از عواملی است که موجب صدور کارهای نیک از دیگری می‌شود. یعنی اگر بخواهد دیگری کارهای خوب زیادی را انجام دهد یا بسیاری از کارهای خوب را انجام دهد نیازمند داشتن شخصیت سالم است و شخصیت سالم با تأمین حس عزت‌نفس محقق می‌شود. وقتی شما به او شخصیت و عزت‌نفس می‌دهید عاملی را تأمین می‌کنید که او در تکالیف خود موفق شود. کسی که عزت‌نفس دارد می‌تواند به تکلیف اجتماعی‌اش و خانوادگی‌اش عمل کند. همسر و پدر و کارمند خوبی باشد. بسیاری از خوبی‌ها و تکالیفی که دیگران باید انجام دهند نیاز به این دارد که شخصیت سالمی داشته باشند و سلامت شخصیت به این است که نیازهای روحی روانی او تأمین‌شده باشد. با این مقدمات وقتی به دیگری احترام می‌گذارید اعانه بر بر و تقوا می‌کنید. بر و تقوا یعنی تکالیفی که شخص باید انجام دهد. یکی از مقدمات انجام تکالیف در حوزه‌های فردی و خانوادگی و اجتماعی به این است که شخصیت سالمی داشته باشد. ازاین‌جهت است که تلاشی که برای ایجاد عزت‌نفس در فردی انجام می‌شود موجب سلامت او می‌شود که مقدمه بسیاری از تکالیف دیگر است. در نقطه مقابلش در تحقیر و توهین بحث می‌کنیم که اگر موجب ناهنجاری در کودک یا فرد می‌شود و مبدأ خلاف‌ها و گناهانی می‌شود آن هم شامل **﴿لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ﴾**[[1]](#footnote-1)شاملش می‌شود. در این‌طرف هم اگر اعانه موجب روان شدن انجام تکالیف در زندگی فرد شود و تأثیر می‌گذارد بهتر به تکالیفش عمل کند که قطعاً در خیلی موارد این‌طور است می‌شود احترام به دیگری و شخصیت دادن به دیگری و اکرام دیگری از مصادیق اعانه بر برّ و تقوا.

قطعاً این بیان درست است. البته درجایی این حکم می‌آید که احراز کند که این اقدام او در عمل دیگری بر تکالیفش مؤثر است. اگر این احراز شد مصداق اعانه بر بر و تقوا می‌شود. همان‌طور که اشاره کردم اعانه بر بر و تقوا قاعده استحبابی است.

در تبصره‌ای اشاره‌کنم که احتمال دادیم در **﴿تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى﴾**‏[[2]](#footnote-2) شاید درجاتی الزامی داشته باشد. شاید نیاز به آیه هم نداریم و آیه هم می‌تواند الزام در مواردی را در بربگیرد. اگر آیه هم نباشد در امور حسبیه این‌طور است. جاهایی که می‌دانیم لایرضی الشارع بترکه. و می‌دانیم که شارع می‌خواهد این مطلب محقق شود. از طریق مذاق شریعت و مقاصد شریعت می‌دانیم شارع راضی به ترکش نیست. در این نوع موارد اعانه بر انجام اینها توسط دیگران قطعاً واجب است. چون جاهایی خود شخص باید این را انجام دهد، طبق امور حسبیه واجب می‌شود. جاهایی هست که خود او نمی‌تواند ولی می‌تواند کمک دهد که دیگری انجام دهد. آنجا لازم است. این قاعده سر جای خودش محفوظ است که برخی از اعانات و به‌تبع برخی اکرام‌ها و احترام‌ها ممکن است تأثیر داشته باشد در انجام کاری توسط دیگری که از امور لایرضی الشارع بترکه است. آن واجب می‌شود. اکرام ایجابی را می‌گوییم نه تحقیر. جاهایی است که این اکرام و احترام اجتماعی موجب می‌شود جامعه نظم پیدا کند و فلان غرض شارع محقق می‌شود. نظام اسلامی باقی می‌ماند. لطمه به‌نظام اسلامی وارد نمی‌شود. اینجا از اعاناتی می‌شود که واجب است. بعید نیست بگوییم **﴿تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى﴾** در وجوب و الزام استعمال شده و جاهایی که می‌دانیم وجوب و الزام ندارد حمل بر استحباب می‌کنیم. یعنی هم‌زمان بنا بر اصلی که در اصول گفتیم هم موارد وجوب را می‌گیرد هم استحباب را. این هم نباشد خود ادله حسبیه کافی برای مسئله است.

سؤال: تعاون جمعی است پس اصلش این است که الزامی باشد.

جواب: جمعی و مجموعی و استغراقی داستانی دارد. تلقی اینجا این است که تکلیفی است که همه را می‌گیرد. همه باید تعاون بر بر و تقوا کند.

سؤال: حکم اجتماعی است. فرد را در نظر نگرفته است.

جواب: حکم اجتماعی است ولی فرد را در نظر گرفته.

سؤال: مثلاً انکحوا الایامی یعنی جامعه باید طوری شود...

جواب: خیلی روشنفکری سخن نگویید. انکحوا خطاب استغراقی است که این آقا می‌تواند زمینه ازدواج فلانی را فراهم کند. شخص او را می‌گیرد و ممکن است هیچ‌کس دیگر مصداق این نباشد.

سؤال: تشریع قانونی است.

جواب: قانون است ولی استغراقی است و خطاب به همه است. جاهایی ممکن است تک نتوانند و جمع باید اقدام کنند داستانی است. فرمول اصولی‌اش را باید پیدا کرد. ولی کاهش ندهید که مجموع من‌حیث‌المجموع باید اقدام کنند. مجموع من‌حیث‌المجموع یعنی اگر یکی نیامد از بقیه ساقط شد. نه این استغراقی است و هر فردی باید اقدام کند. **﴿تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى﴾** هم می‌گوید باید هر فردی وظیفه خود را انجام دهد. خطاب عام است و امری کفایی می‌شود.

این بیانی در اعانه است. یکی از راه‌هایی که می‌شود با آن استحباب و رجحان عزت دادن به دیگران و شخصیت بخشی و اکرام و احترام را اثبات کرد استناد به‌قاعده اعانه بر بر و تقواست. با این ملاحظه که در مواردی ممکن است به حد وجوب و لزوم برسد. یا با استفاده از خود آیه بنا بر تقریری اصولی از این امر یا با همان دلیل مستقل امور حسبیه که اگر یک امر حسبی متوقف بر اعانه‌ای باشد همان‌طور که خود امر حسبی واجب است اعانه‌اش هم واجب است. چون غرض پایانی هدف است که لایرضی الشارع بترکه. چه خود فاعل چه فعل‌های کمکی که دیگران باید انجام دهند.

پس جایی که عمل اکرام و احترام در انجام وظائف دیگری مؤثر است می‌گوید اینجا کمکش کن. به بچه که احترام می‌گذارد و شخصیت به او می‌دهد آماده می‌شود که تکالیفش را درست انجام دهد. نقطه مقابلش این است که اگر تحقیر و توهین کند موجب می‌شود به گناه بیفتد که بحث تحقیر می‌شود که بعداً بحث خواهیم کرد.

## دلیل سوم: احسان و بر به دیگران

این هم از قواعد عامه است که ادله‌ای داریم که می‌گوید به دیگران بر و احسان انجام دهید. مقصود از بر و احسان در آنجا فقط بحث ما نیست بلکه احسان به اطعام و ... را می‌گیرد. می‌گوید به دیگری کمک کن. نه اعانه بر بر و تقوای او بلکه نیکوکاری و کمک به دیگری بکن. آن ادله بر و اینکه عون مؤمن باش و به او احسان کن بعید نیست که بگوییم ادله‌ای‌اند که یکی از مصادیقش احترام گذاشتن و شخصیت دادن است و شامل اینها هم می‌شود. ممکن است بگوییم در میان عناوینی که نسبتشان با اکرام من وجه است برخی ممکن است مطلق باشد. مثل بر و احسان که ممکن است بگوییم مطلق است و نوعی از آنها اکرام و احترام‌گذاری است. انواع دیگری هم دارد که ممکن است اکرام به معنای خاص در آن نباشد ولی عون برای اوست و مشکل زندگی‌اش را برمی‌دارد. لذا عناوینی مثل بر و احسان ممکن است بگوییم دیگر با احسان من وجه نیست. اگر من وجه باشد دلیل نمی‌شود چون حیثش متفاوت می‌شود. ممکن است بگوییم نسبتش مطلق است و ممکن است کسی احتمال دهد که بر و احسان در همه‌جا باید با اکرام باشد. حالا در این جهت تردید است. بنابراین احتمالات نسبت بر و احسان و عون یا نسبتش با اکرام و احترام من وجه است که دیگر دلیل نمی‌شود. احتمال دوم اینکه مطلق باشد که دلیل می‌شود. احتمال سوم اینکه بر و احسان به‌قدری با اکرام نزدیک باشند که حالت تساوی پیدا کند که بازهم دلیل می‌شود. این هم بعید نیست بشود به‌عنوان دلیل سوم ذکر شود.

سؤال: در این موارد در مقام اثبات کردم خوب بودن عملیم. بعد از طریق تعاونوا علی البر اثبات کنیم خیر بودنش ثابت می‌شود.... در بیان سوم عرض کردم.

جواب: در دلیل سوم به آیه تعاونوا علی البر تمسک نکردیم. ادله‌ای می‌گوید عون دیگران باشد.

سؤال: می‌گویند برّ بودن این احترام را اثبات نکردید.

جواب: مفروض عقلایی و عقلی ماست.

سؤال: ادله بر بودن را می‌گوییم. به‌نوعی بر بودن آن را می‌خواهیم اثبات کنیم.

جواب: برّ عقلایی و عرفی است و شرع آن را تثبیت می‌کند.

## دلیل چهارم: دلیل عقلی

دلیل چهارم عقلی است و شاید باید اول ذکر می‌کردیم حکم عقل عملی هم هست که احترام گذاردن و شخصیت دادن به دیگران حسن است امر مطلوب و مستحسنی است. کلما حکم به العقل حکم به الشرع. لذا استدلال واضحی است که وجود دارد. اگر کسی این را بگوید ادله‌ای که به شکل لفظی ما را به این احترام و اکرام فرامی‌خواند اصلش ارشادی در آن است. منتهی اثرش این است که می‌تواند اطلاق داشته باشد و محدوده را کم‌وزیاد کند. آنی که عقل می‌گوید این است که احترام گذاردن به دیگران مستحسن است و شرع هم این را قبول می‌کند. منتهی در دلیل عقلی اطلاقش تابع فهم عقل است. عقل هم فی‌الجمله این را مستحسن می‌داند. ممکن است به‌جاهایی برسد که احتمال دهد مصالح معارض دارد. مثلاً در کافر حربی و چیزهای این‌طوری. یا انسانی که دچار مظالم زیاد است. جاهایی ممکن است مصالح معارض داشته باشد یا مزاحمات داشته باشد آنجا عقل حکم دلیل لبی است و اطلاقی در آن نیست. در دلیل لبی یا باید بفهمد شمول دارد یا اگر گیری پیدا شد شمول ندارد. اصل شمول عقلی درست است ولی اطلاقش درجایی که دلیل ندارد فرومی‌ریزد.

سؤال: وجوب را می‌گیرد یا نه؟

جواب: تابع درک عقل است و در درک عقل هم عقل مثل شرع پنج نوع حکم دارد. الزام و رجحان در فعل و ترک دارد و جاهایی هم حکم به‌تساوی می‌کند. فقه عقلی که داریم چون دایره‌های مهمی در احکام عقلی است که باید کشف شود. یکی اینکه عقل مثل شرع احکام خمسه دارد. کلما حکم به العقل حکم به الشرع هم با همان خصوصیات تثبیت می‌شود. ضمن اینکه در اصل قاعده ملازمه ما تردیدی داریم. بابیان خاصی داریم به شکل تفصیلی آن را قبول داریم نه علی الاطلاق. نوعی حالت اخباری اینجا داریم!

سؤال: حکم عقل اگر ظلم باشد قبیح است عدل باشد حسن است و الا...

جواب: خیلی بحث دارد. مشهور این است که احکام عقل عملی به عدل و ظلم می‌رسد. بعضی تردیدهایی دارند ولی اگر مبنای مشهور را بگیریم به حسن عدل برمی‌گردد. حسن اینجا الزامی نیست. آنچه قطعی عقل می‌فهمد رجحان است.

سؤال: همه موارد را شامل می‌شود؟

جواب: این حکم عقل عملی بیش از رجحان را نمی‌شود استفاده کرد. ثانیاً اطلاقی در مواردی که تردید داریم در آن نیست. جایی که احتمال مصالح مزاحم می‌دهد و ملاکات مزاحمی ممکن است باشد که رجحان را بردارد. همین‌که این احتمال جایی بیاید دیگر اطلاق نیست. فضای شرع که می‌آید عقل می‌گوید شاید نسبت به کافر حربی نکاتی باشد که نگذارد مصلحت فعلیت پیدا کند. همین تردید کافی است که دیگر حکم عقل نشود از آن استفاده کرد. پس حکم عقل اولاً مثل دو دلیل قبلی در آن الزام نیست الا با استثنایی که گفتیم. ثانیاً اطلاق هم ندارد که در همه موارد بشود تمسک کرد.

سؤال: قبل شرع، اگر حکم عقل به عدل و ظلم برگردد می‌توانیم بگوییم حسن نیست.

جواب: بله. احتمال مصلحت مزاحمی اگر بدهد یعنی دیگر تردید دارد که عدل است و رجحان مشکوک می‌شود. پس چون دلیل لبی است اطلاق در آن نیست و حکم هم بیش از رجحان در آن نیست.

## دلیل پنجم: قاعده طلایی اخلاق

دلیل دیگری هم که ممکن است بر رجحان تمسک کرد قاعده طلایی اخلاق است. احبب لنفسک ما تحب لغیرک و اکره لها ما تکره لغیرک. این قاعده‌ای است که اخبار وارده در آن در حد استفاضه است. در عهد مالک اشتر هم آمده است. در وصیت امام به امام حسن در نهج‌البلاغه هم آمده است. روایاتش زیاد است نیاز به بررسی سندی ندارد عقل هم خوب می‌فهمد. امروزی‌ها هم به آن قاعده طلایی (Golden Rule) می‌گویند. قاعده طلایی اخلاق است. چون خیلی برجسته است و ریشه خیلی قواعد دیگر است. این قاعده هم باید به مناسبت مفصل‌تر درباره‌اش صحبت کنیم می‌گوید همانی که برای دیگران دوست داری برای خودت هم دوست بدار. چطور این را تطبیق به بحث می‌دهید؟

-دوست داریم به ما احترام کنند پس ما هم به بقیه احترام کنیم.

این قاعده دو بیان در روایات دارد. یکی احبب لنفسک ما تحب لغیرک و دیگری می‌گوید احبب لغیرک ما تحب لنفسک. خودت دوست داری احترام شوی پس به دیگران هم احترام بگذار. این بیانی است که ممکن است کسی مطرح کند. یکی از چیزهایی که همه برای خودشان می‌پسندند این است که احترام ببیند عزت ببیند و شخصیتش رعایت شود. این هم دلیلی است که ناچاریم چند نکته درباره‌اش در هفته آینده بگوییم. ان شاء الله.

1. . سوره مائده، آیه 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره مائده، آیه 2. [↑](#footnote-ref-2)